هوالعلیم

حقیقت لوح محفوظ و احاطه و اشراف ائمه اطهار علیهم السلام بر آن

شرح حدیث عنوان بصری ـ حقیقت تقوا و مراتب آن ـ جلسه ۱۴۳

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذبالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا أبی القاسم محمّد
وعلی آل بیته الطّاهرین، و اللعنة علی أعدائهم أجمعین

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ القصص، ۸۳

اگر نظر شریف آقایان باشد در آخر جلسه قبل مطالب یک قدری فشرده شد و نکاتی برای رفقا مبهم باقی ماند، گرچه قول دادیم که از این فقره عبور کنیم و به فقره شریفه بعد برسیم ولی بنظر رسید که شاید این جلسه را هم در تتمّه مطالب و توضیح بیشتر قسمت اخیر مطالب گذشته بپردازیم مناسب‌تر باشد تا انشاء اللَه خدا چه خواهد.

عرض شد که: مراتب اطّلاع و ادراک و معرفت انسان یا از راه باطن است یا از راه ظاهر و از این دو مسأله خارج نیست. یا انسان باید بواسطه حجّت باطن و دلیل قطعی به مطلبی دسترسی پیدا کند که آن دلیل و حجّت یا بواسطه وحی است که از ناحیه پروردگار بر انبیاء نازل می‌شود و یا بواسطه الهام و انکشاف حقائق در نفس مانند امام علیه‌السّلام که بدین‌وسیله به آن حقیقت دست می‌یابند و این وحی، حجّت است و خود نبی و پیامبر نسبت به او هیچ شکّی ندارد زیرا اگر از ناحیه پروردگار وحی بر نبی یا پیغمبری نازل شد و او نسبت به آن شکّ داشت، نفس این شکّ دلیل بر بطلان نبوّت اوست! شک و تردید در اینکه آیا این وحی به چه کیفیت است و آیا این مطلب را که من درک کردم درست درک کردم یا واقعیت به چیز دیگری است؟! خود همین دلیل بر بطلان است.

راجع به این مسأله فعلًا به اجمال می‌گذرانیم زیرا در اینجا سؤالات و شبهات زیادی وجود دارد مانند شبهه‌ای که راجع به حضرت ابراهیم علیه‌السّلام است در قضیه ذبح فرزند آن حضرت که پاسخ آن این است که آن مسأله با اینجا تفاوت دارد، زیرا طبق بعضی از روایات حضرت در آنجا هیچ تردیدی نداشتند، منتهی کیفیت و چگونگی انجام این مسأله و قضیه برای حضرت هنوز روشن نشده بود.

و نیز راجع به بعضی از انبیاء دیگر مطلب به این کیفیت که بعضی از اوقات در انجام وظیفه تأمّل می‌کردند یا تردید داشتند، نیست. همچنین، راجع به مسأله اعلان ولایت و وصایت و خلافت بلافصل أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام این حکم ضروری اسلامی‌که از نماز و روزه هم ضروری‌تر است پیامبر هیچگونه تردید و شکّی نسبت به اصل مسأله نداشت، بلکه نسبت به ضرورت ابلاغ آن مسأله در ظرف خاص تأمّل داشت و از اینجا استفاده می‌شود که آن مسأله ضرورت ابلاغ ولایت و خلافت در آن روز (واقعه غدیر خم) ابرام و الزام پیدا

کرد و این که فرمود: .. وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ ... المائدة، ٦٧ «از این ساعت تأخیر در اعلان و ابلاغ مسأله ولایت أمیرالمؤمنین و خلافت بلافصل او مساوی با بطلان دین است!» دیگر مسأله تمام شد! اشاره به همین مطلب است فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ «اگر امروز قضیه ولایت أمیرالمؤمنین را به مردم گفتی فبها و الّا به هیچ وجه رسالت خدا را به پایان نبردی!». و اینکه آیا این ولایت را می‌پذیرند یا نه؟ در دست تو نیست، هر کس می‌خواهد بپذیرد و هر که نپذیرفت نپذیرد!

چطور اینکه در همانجا یك نفر آمد و گفت: ... اللَّهُمَّ إِنْ كانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ ... الأنفال، ٣٢ «بار خدایا اگر این واقعه حقّ بوده و از طرف تو است پس از آسمان سنگی بر سر ما ببار تا ما را بکشد و نابود سازد!» خداوند هم دعای او را مستجاب فرمود و یك سنگی از آسمان فرستاد بر سرش خورد و از مقعد او خارج و به درك واصل شد. و آیات اوّل سوره «المعارج» در این مورد نازل شده است! خوب! بعضی‌ها اینطورند! یعنی اگر خدا هم فرضاً بصورت یك انسان به زمین بیاید و بگوید: این کار را بکن!، او می‌گوید: انجام نمی‌دهم!

خدا رحمت کند مرحوم شیخ جواد مغنیه را، یکی از دوستان بلاواسطه از او نقل می‌کرد که می‌گفت: من در مدینه در کنار محراب النّبی صلّی اللَه علیه و آله و سلّم نماز می‌خواندم، و یکی از مأمورین امر به معروف آنها در مورد نماز من و کیفیت آن بر من ایراد کرد و با من وارد بحث شده تا به جائی کشیده شد که گفت: اگر الآن همین پیغمبری که در اینجا دفن است از قبر بیرون بیاید و بگوید: علی بر عمر ترجیح دارد من حرف پیغمبر را قبول نمی‌کنم! ایشان می‌گفت: ما هم وقتی این مطلب را از او دیدیم یک سیلی محکم در گوش او زدیم! تا اینکه ما را برای محاکمه به محکمه بردند قضیه و کار ما به محکمه کشیده شد من به قاضی گفتم: این کفر می‌گوید گفتند: مگر چه می‌گوید؟ گفتم او می‌گوید: اگر پیغمبر هم بیاید و به من چنین و چنان بگوید من قبول نمی‌کنم و هر کسی که قول پیغمبر را ردّ کند مرتدّ و کافر است! بنابراین من سیلی در گوش یک کافر زدم!! و آنها هم سخن مرا قبول کردند! و به او گفتند: بله غلط کردی که گفتی: اگر پیغمبر هم بیاید و چنین بگوید من نمی‌پذیرم! البتّه باید دانست که این براساس مدد صاحب ولایت بود والّا قضات آنها هم مثل آمرین به معروفشان هستند و با هم تفاوتی ندارند دیگر!

واقعاً خدا نیاورد برای انسان روزی را که انسان حقّ را مانند این چراغ ببیند و ردّ کند چه بسا چنین می‌شود و اتّفاق می‌افتد! ما الآن در اینجا نشسته‌ایم و به این قضیه و به این مطالب و جریانات می‌خندیم ولی چه بسا برای خود ما اتّفاق می‌افتد که حقّ را مثل این چراغ می‌بینیم و آن را دور می‌زنیم و به دور سر خود می‌چرخانیم و برای خود محمل می‌تراشیم و برای این منظور کتاب‌ها را ورق می‌زنیم که ببینیم آیا می‌توانیم از

درون کتب چیزی دربیاوریم! عزیز من! چرا اینقدر خودت را اذیت می‌کنی؟! در مقابل حقّ بگو آری و کار را تمام کن! هم خودت را و هم خلق خدا را راحت کن! و هم مسائل و بدبختی و گرفتاری و عذاب را برای خود نیاور! علی کلّ حال اینها مسائلی است که انسان خیلی باید از آن پند بگیرد و متوجّه باشد که این قضایا اختصاص به یک قوم دون قومی ندارد و برای عدّه‌ای خاصّ نیست بلکه یک روند و یک جریان تاریخ است در هر برهه از زمان با گروهی تصادم و ارتباط پیدا می‌کند! دیروز نوبت عدّه‌ای بود و امروز نوبت ما و فردا نوبت عدّه‌ای دیگر است! یعنی همه ما در مواجهه با حقّ به هر شکلی که می‌خواهد باشد مسؤول می‌باشیم! قضیه دیروز تنها مربوط به هزار و چهار صد سال پیش و أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام نبود بلکه قضیه‌ای ممتدّ تا روز قیامت است!

صحبت ما اکنون درباره وظیفه انسان در برابری با حقّ است! آن کسی که امروز در یک قضاوتی حقّ را می‌بیند و می‌داند که این حقّ مربوط به کدام طرف است و در عین حال به طرف دیگر می‌دهد این همان کسی است که هزار و چهار صد سال پیش پشت عمر ایستاد و همان است که در مقابل أمیرالمؤمنین قد علم کرد! منتهی زمانه او را به تأخیر انداخته و به جای هزار و چهار صد سال پیش در سال هزار و چهار صد و بیست و هشت هجری قمری زندگی می‌کند! این قضیه با او برخورد می‌کند! کسی که از رفیقش یک مطلبی را می‌بیند و می‌داند که حقّ با شخص بیگانه است و رفیق او خلاف می‌گوید و در عین حال حقّ را به او می‌دهد چون رفیق است این بداند که در صف عمر است گرچه در سال هزار و چهار صد و بیست و هشت هجری قمری است و هیچ تفاوتی با آنها ندارد! آن کسی که در جریانی که بر خلاف امیال نفسانی اوست واقع می‌شود و مطلب را هم خوب درک می‌کند و دائماً به دور خود می‌گردد تا اینکه راه و مفرّی برای جلب آن مسأله به نفع خود پیدا کند بداند که همان شخصی است که وقتی که چشمش به أمیرالمؤمنین می‌افتد خودش را بین جمعیت پنهان می‌کند و می‌رود پشت سر آن صحابی می‌نشیند و پنهان می‌شود تا اینکه برای ادای شهادت، حضرت او را نبینند و از او بخواهند که بیا و درباره گفتار پیغمبر در مورد غدیر و امثال آن شهادت بده! این همان است او رفت و پشت سر اصحاب و دور زد و در کناری نشست، و این هم دائماً اینطرف آنطرف، این قانون و آن قانون، این کتاب آن کتاب می‌کند تا به یک نحوی یک راهی، شاهدی و مستمسکی پیدا کند تا اینکه بتواند حقّ را زیر پای خود بگذارد! مطلب همان است و هیچ تفاوت با هم ندارد!

شیعه أمیرالمؤمنین آن کسی است که بدنبال او حرکت کند ولو به ظاهر نصرانی باشد، و مخالف أمیرالمؤمنین آن کسی است که بر خلاف مسیر ولایت او که مسیر حقّ است حرکت کند ولو شیعه باشد و به ظاهر بگوید أشهد أنّ علیا ولی اللّه ولی دروغ می‌گوید! فقط زبان است! وقتی در اینجا دروغ می‌گوید در روز قیامت هم به صورت مخالف أمیرالمؤمنین محشور می‌شود!

یکی از رفقا و دوستان می‌گفت: روزی وارد مجلسی در یکی از شهرستان‌ها شدم که در آن مجلس صحبت از ولایت أمیرالمؤمنین بود آن شخص خطیب و متکلّم هم راجع به مسأله ولایت صحبت می‌کرد می‌گفت: نگاه کردم صفّ شیعیان را دیدم (حالتی برایش پیش آمده بود که صورت ملکوتی افراد را مشاهده می‌کرد.) و مشاهده کردم عدّه‌ای جزء شیعیان هستند و صف سنّیان را هم دیدم البتّه اینکه چند درصد جمعیت آنها سنّی بودند را دیگر نمی‌گویم! آنها را می‌دیدم که به ظاهر و اسماً می‌گویند علی! ولیکن نور علی در پیشانی آنها تحقّق ندارد! ولایت أمیرالمؤمنین در آنها نیست! گوش دادن هم، که مایه‌ای نمی‌برد! انسان به هر حرفی بیاید گوش بدهد و پای صحبت این و آن بنشیند گوش است دیگر! یک موجی می‌آید و می‌رود و یک فعل و انفعالات هم در مغز و فلان ایجاد می‌کند و همین! آمدن و نشستن و شرکت در یک مجلس نمودن که مسأله‌ای نیست مهمّ این است که قلب تا چه حدّ با این مطالب موافق است؟! وجدان و ضمیر چقدر با این مسائل هماهنگی دارد؟! ما باید به دنبال آن برویم و در پی این مطلب باشیم! صرفاً آمدن در مجلس و مطالبی را گوش کردن و آن را در ذاکره و حافظه قرار دادن دردی را دوا نمی‌کند!

باری، در ابتدای جلسه گفتیم که انسان باید بواسطه حجّت باطن و دلیل قطعی به حقائق دسترسی پیدا کند و این یا از راه وحی است که پیغمبران از این راه به این مطالب می‌رسند، و یا بواسطه الهام و انکشاف حقائق در نفس، مثل ائمّه علیهم السلام که از این راه به واقعیات راه می‌یابند. و بحث ما امروز راجع به این نکته مهمّ است که چگونه امام علیه‌السّلام به حقایق و به واقعیات اشراف پیدا می‌کند؟ زیرا آنها هم به یک چنین مطالبی که پیغمبر دریافت می‌نمود می‌رسند و حجّت آنها هم حجّت شرعی است و آن کسانی که از راه باطن و الهام و انکشاف حقائق، در نفس حرکت کردند به مرتبه‌ای رسیدند که عبارت از مرتبه عصمت است! یعنی مرتبه مصونیت از خطا و اشتباه می‌باشد.

آن مرتبه مرتبه‌ای است که انکشافاتش بواسطه معادلات ظاهریه نیست! بواسطه نقل قول زید و عمر، بواسطه خواندن جرائد و روزنامه‌ها، و اطّلاع بر وسائل اعلان جمعی نیست! بواسطه تخیل و تصوّر و وساوس و هواهای شیطانی و تعلّقات مادّی نیست! بواسطه تمرکز و ترکّز بر سلسله مسبّبات و معلولات نیست! بلکه اطّلاع بر اساس سلسله علل، و اطّلاع بر مبادی اوّلیه مشیت و تقدیر، و اطّلاع بر لوح محفوظ است، همانطوری که در روایت وارده از امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: امام بر لوح محفوظ اطّلاع دارد و لهذا به ماکان و مایکون الی یوم القیامة اشراف دارد!

حال باید دید: لوح محفوظ چه معنی دارد؟ آیا از قبیل این پرونده‌هائی است که با دست می‌نویسند و می‌شود آنرا کم و زیاد نمود؟ زیرا آن دستی که دارد می‌نویسد یا دست امین است یا خائن! و قلم او هم به طرف هر حرف و هر کلمه‌ای برمی‌گردد که از آن نیت باطن سرچشمه می‌گیرد و اگر نیت نیت امانت باشد آن قلم

هم مطلب را صحیح ثبت می‌کند و اگر نیت خیانت باشد آن مسأله را خائنانه ثبت می‌کند! مثلًا زمینی را به اسم دیگری ثبت می‌کنند! ولی در لوح محفوظ دیگر پرونده و دفتر و اداره ثبت نیست! لوح محفوظ عبارت است از حقائق عینیه اشیاء خارج از ذات خدا و همه ماسوی اللّه! لوح محفوظ یعنی: هر چه غیر از خدا که در خارج ظهور پیدا کند و از سلسله اسماء و صفات کلیه او تنازل و تراوش نماید از عالم مجرّدات و غیر مجرّدات و در عالم، ظهور پیدا کند!

لوح محفوظ عبارت است از: حقیقت عالم وجود که بواسطه اراده و مشیت پروردگار در قالب‌های متفاوت اعمّ از ملائکه و شیاطین و اجانین، و انسان، و حیوانات؛ و اعمّ از صور کلّیه و نفوس کلیه و عقول؛ و اعمّ از جماد، نبات، آسمان و زمین، مادّی و غیر مادّی، تمام سماوات سبع، همه مجموعه این عالم عبارت از لوح محفوظ است! در اینصورت آیا آنچه که در این عالم بوجود بیاید می‌شود از بین برود؟! الآن ما که در اینجا هستیم و هر کدام دارای ادراک و شعوری بوده و به این مطالب گوش می‌دهیم آیا می‌شود ما هستی خودمان را هم انکار کرده بگوئیم: در اینجا نیستیم؟! آیا افرادی که اکنون به دیوار تکیه دادند می‌توانند وجود خودشان را انکار کرده بگویند: نه! این دروغ است و این وجود، وجود دروغی است؟! آیا این صحبت‌هائی که دارد می‌شود قابل انکار است؟! معلوم است که قابل انکار نیست! الآن صدها ضبط صوت در عالم صحبت‌های من را دارد ضبط می‌کند اگر کسی انکار کند ضبط دوّم را می‌آورند نشان می‌دهند اگر بگویند این هم دروغ است ضبط سوّم را نشان می‌دهند اگر بگویند آنها هم دروغ است ضبط بیستم را نشان می‌دهند، بالأخره ده‌تایش دروغ است همه‌اش که دروغ نیست!

این عالم وجود آنچه را که در درون خود دارد منظور تنها آسمان و زمین و کهکشانها نیستند بلکه اعمّ از مادّه و غیر مادّه و هر آنچه که از قوالب و تعینات خارجی و تشخّصات و اشیاء متشخّصه که لباس وجود به خود گرفتند و در خارج تحقّق پیدا کردند؛ این مطالبی که خدمت رفقا می‌گویم همه مقدّمه است برای آن اصلی که ما در مسأله تقوی‌می‌خواهیم به او برسیم و بدانیم که شخص متّقی به چه کسی می‌گویند؟ و برای آن است که ذهن‌ها فقط به آن سمت برود. تمام اینها همه و همه در مجموع، یعنی لوح محفوظ! لذا لوح محفوظ قابل برای حکّ و اصلاح و محو و اثبات و امثال ذلک نیست، لوح محفوظ قابلیت امحاء و از بین بردن ندارد، امکان محو یک پرونده‌ای از آن نیست! ممکن نیست یک نفر از این لوح محفوظ و ملائکه بدنبال او بگردند و ببینند این کجاست! مانند این عالم نیست که اگر این در این خیابان نبود بگوئیم در آن خیابان است و اگر در آنجا نبود بگوئیم در جای دیگر است شخصی که در این عالم بوجود می‌آید، حقیقتی که در این عالم بوجود می‌آید دیگر قابل از بین رفتن نیست و نمی‌شود از بین برود! بله ممکن است زمان بر او بگذرد و امکان دارد از نقطه نظر مکان تغییر و تحوّلی در او پیدا بشود ولی وجود او محو نخواهد شد بلی از دیدگان ما محو می‌شود چون ما

موجودات مادّی هستیم مثلًا افرادی که اینجا هستند اگر از این در خارج بشوند دیگر قابل رؤیت نیستند! امّا اگر یک دستگاهی که اشعه را از روی جرم و امثال آن عبور می‌دهند در اینجا نصب کنند در اینصورت شخص هر جا برود او را کنترل می‌کنند از این در خارج بشود او را می‌بینند که پشت در است از پلّه‌ها برود بالا دقیقاً نشان می‌دهد یک سانت و یک میل از حرکت او را هم نشان می‌دهد که آیا در کجا ایستاده یا نشسته یا خوابیده است گریه می‌کند از درون اطاق برود بیرون، از حیاط خارج بشود همه را نشان می‌دهد و او را تعقیب می‌کند و دقیقاً خصوصیات او را برای رائی نمایان می‌کند چرا؟! چون از بین نمی‌رود.

لوح محفوظ عبارت است از: خود حقائق عالم وجود نه آنطوری که بعضی از افراد بی‌اطّلاع نسبت به این مطالب می‌گویند که دیوانی است که در آن ثبت می‌شود اسامی‌افراد؟! لوح محفوظ دفتر ثبت اسناد نیست که خدا به ملائکه بگوید: اسامی زید و عمرو و سایر اشیاء خارجی را در آن بنویسید مانند یک تابلوی اسامی که هر یک از ملائکه بیایند به او نگاه کنند و بر اساس آن به وظائف خود عمل نمایند، بلکه لوح محفوظ عبارت است از کلّ وجود خارجی اشیاء در عالم وجود و در خارج و از آنجائی که به دلیل فلسفی و مشاهده قلبی عالم خارج در تمام تحقّق، اگر چه خلقت آن منوط به گذشت زمان است امّا این از دیدگاه ماست ولی در واقع و از نظر علّی، زمان، تأثیر در تحقّق خارجی آن شیء ندارد.

و امّا در مجرّدات روشن است که احتیاج به زمان ندارد و به طرفة العینی و به صورت دفعی و ابداعی و بقول اهل فن: کلّ عالم وجود در قسمت مجرّدات ابداع شده و خلق گردیده است و برای خلق آنها به زمان نیاز نیست و بعبارت دیگر: کلّ عالم‌مجرّدات و موجودات مجرّده بصورت ابداعی آفریده شده‌اند و نیازی به زمان ندارند. یعنی خدای متعال برای خلق ملائکه احتیاج به زمان ندارد مثلًا بگوید: امسال جبرئیل و میکائیل و دار و دسته‌اش را خلق می‌کنیم و سال دیگر عزرائیل و اسرافیل و دیگر ملائکه را می‌آفرینیم! نه! وَ ما أَمْرُنا إِلَّا واحِدَةٌ ... القمر، ۵۰ به دفعةٍ واحدة کلّ عالم مجرّدات، اعمّ از عالم نفوس کلیه و عالم عقول و عالم ملائکه همه اینها خلق شده‌اند! امّا اینکه بگوئیم از کِی و چه زمانی؟ پاسخ این است که: در اینجا دیگر کی و زمان معنا ندارد! آیا از یك میلیون یا یك میلیارد یا صد میلیارد سال پیش؟ به هیچ وجه زمان در اینجا معنا ندارد! زیرا عالم مجرّدات عالم مافوق زمانند و در عالم مافوق زمان دیگر مقوله زمان نمی‌گنجد تا انسان اشیاء را با آن مقوله قیاس کند! ولی در عالم مادّه مقوله زمان متصوّر است امروز یکی به دنیا می‌آید فردا دیگری و پس فردا دیگری و همه اینها مشمول زمان هستند! اینها همه مربوط به مجرّدات بود.

امّا درباره مادّیات هم مسأله همینطور است زیرا آنچه که مربوط به عالم مادّه هست و حقائق خارجی (این را برای رفقا بدینجهت عرض می‌کنم تا گرچه یک مقداری بحث مشکل شده این شبهه پیش نیاید که: با

این تعریف ما درباره لوح محفوظ چگونه، آن پدیده‌هائی که هنوز بوجود نیامده‌اند در لوح محفوظ وجود دارند؟! مثلًا افرادی که هنوز بدنیا نیامده‌اند و ده سال دیگر یا صد سال دیگر به دنیا می‌آیند، قضایائی که بعداً انجام می‌شود زلزله‌ها و جنگ‌هائی که آینده انجام می‌پذیرد، تغییر و تحوّلاتی که در عالم مادّه واقع می‌شود، چطور الآن در لوح محفوظ هست؟!) و هر آنچه که در این عالم مادّه خلقتش منوط به گذشت زمان است از دیدگاه ما است! ولی از دیدگاه واقع و از نظر علّی هیچ زمانی تأثیر در تحقّق خارجی آن شیء ندارد و این یک مسأله بسیار مشکل است!! فعلًا این مقدار را رفقا قبول بکنند! البتّه رفقا و دوستان اهل فن، این مطالب را متوجّه می‌شوند و می‌دانند: آنچه را که از اشیاء مادّی بعداً تحقّق پیدا می‌کند و زمان در تحقّق آنها دخالت دارد مربوط به ادراک و بصیرت ظاهری و مادّی ما است! و معلول نقصان وجودی و معرفتی ما است، و مبتنی بر عدم اطّلاع ما بر حقائق عالم غیب است! ما برای اینکه بدانیم فردا و پس فردا چه اتّفاق می‌افتد باید ایامی‌را سپری کنیم والّا اطّلاعی از آینده نداریم زیرا ما تا چشم باز نکنیم چیزی را نمی‌بینیم و تا گوش ما صدائی را نشنود به مسأله‌ای اطّلاع پیدا نمی‌کنیم.

ولی برای آن افرادی که دیگر چشم آنها و گوش آنها وسیله‌ای برای ادراک نیستند فردا هم مثل الآن است الآن. شما چطور در این مجلس دوستان را مشاهده و موقعیت همه را ادراک می‌کنید و می‌بینید که این رفیق در اینجا نشسته، و دیگران در کنارش نشسته‌اند، یکی عینک دارد و دیگری ندارد، یکی سید است و معمّم و دیگری عام است و غیر معمّم، یکی پیر است و دیگری جوان یا خردسال است و تمام این خصوصیات را ما الآن می‌بینیم و انکار هم نمی‌کنیم؟! درست عین این مسأله برای کسانیکه ادراک غیب آنها فعّال شده است حاصل می‌شود! او در عین حالی که اینجا نشسته امّا تمام خصوصیات افرادی را که اینها در آینده در خیابان یا اتومبیل یا بازار و محلّ کار خود دارند مشاهده می‌کند و همانطور که خود شخص را الآن می‌بیند، خصوصیات او را هم به نحو یک سلسله زنجیروار و حقائق متّصل به یکدیگر الآن می‌بیند! و همانطور که شما نگاه می‌کنید به حلقات یک زنجیر و همه را یکسان می‌بینید منتها یکی از آنها در اوّل و دیگری در آخر است همینطور افرادی که چشمشان نسبت به حقائق باز شده است تمام این حلقات زنجیر را با یک نگاه می‌بینند و با یک نظْره و یک توجّه مشاهده می‌کنند!

گرچه ما برای رسیدن به آن حلقات بعد باید مثلًا صد سال عمر کنیم، امروز حلقه اوّل این زنجیر را می‌بینیم و برای رسیدن به حلقه بعد ده سال دیگر باید در این دنیا زندگی کنیم و برای رسیدن به حلقه سوّم ده سال دیگر و همینطور ... ولی او آخرین حلقه را هم الآن می‌بیند! چون چشم او نسبت به غیب باز شده است! یعنی او هر آنچه را که از عالم وجود تحقّق خارجی دارد مشاهده می‌کند نه فقط صورت ظاهری را! باید توجّه داشت که منظور از دیدن موجودات صورت ظاهری آنها نیست زیرا دیدن صورت و عکس اهمیتی ندارد؛ بلکه

مقصود همین وجود خارجی افراد با همین خصوصیات و کمیت و کیفیت است. تصویر که وزن و سایه ندارد ولی ما سایه داریم و اگر در مقابل نور قرار بگیریم سایه ما در سمت متعاکس می‌افتد، پس آنچه که تحقّق دارد همین وجود خارجی ماست به همین کیفیت که در فردا و پس فردا هم هست و اگرچه الآن نیست ولی همین وجود فردا هست ولی به شکل دیگر و ما آن را نمی‌بینیم!

آن کسی که اطّلاع بر غیب پیدا کرده است همین وجود را با همین وزن می‌بیند یعنی این حسن آقائی که الآن در این مجلس نشسته و مثلًا وزنش شصت کیلو است و فردا در یک خیابان از فلان شهر راه می‌رود را با همین وجود و خصوصیات نه عکسش را می‌بیند ولی ما نمی‌توانیم او را ببینیم زیرا ما باید امشب را بگذرانیم، و در آینده در ظرف خود او را ببینیم.

با این بیانی که بنده عرض کردم کلّ عالم وجود هیچ پنهانی و خفائی ندارد بلی از دیدگان ما پنهان است! خوب باشد! مثل کسانیکه پشت این دیوار هستند چشم و بصیرت برای افرادی را که در اینجا هستند ندارند. آیا می‌توانند بگویند در این حسینیه کسی نیست؟! بدیهی است که نمی‌توانند بگویند زیرا وجدانی است که صدها نفر در اینجا نشسته‌اند و او نمی‌بیند! پس همانطوری که آن شخص نمی‌تواند بگوید که در اینجا کسی نیست چون من نمی‌بینم ما هم نمی‌توانیم بگوئیم اشیائی که در آینده تحقّق زمانی پیدا می‌کنند الآن نیستند چون ما نمی‌بینیم! بلکه آنها هستند ولی ما نمی‌بینیم! و این می‌شود لوح محفوظ!

پس وقتی که امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید که: امام به لوح محفوظ اطّلاع دارد «تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل» یعنی چه؟ یعنی من به آن حقائق خارجی اشیاء اطّلاع دارم! نه به صورت و عکس و اسم و اعتبارات و القاب و عناوین! یعنی همانطور که توی صحابی و در کنار من نشسته‌ای و این سؤال را از من می‌پرسی همینطور تا روز قیامت همه اشیاء در نزد من حاضر است حالا این تازه رتبه پائین از علم امام است مرتبه بالاتر از این هست که می‌خواهم عرض کنم! این مرتبه اوّل است! حضرت می‌خواهند بفرمایند: توی راوی که از من می‌پرسی: یابن رسول اللَه علم امام به چه کیفیت هست؟ و در کنار من نشسته‌ای و این نشستن را نمی‌توانی انکار کنی! (آیا من عکس تو را می‌بینم؟! آیا امواج را می‌بینم؟! یا اینکه من دارم وجود تو را در کنار خودم احساس می‌کنم؟! آن احساس که دیگر عکس و صورت نیست!) همینطور که من وجود تو را الآن در کنار خودم احساس می‌کنم تا روز قیامت و ما بعد قیامت حضرت ما بعدش را نگفتند این را من دارم می‌گویم همه ماسوی اللَه را در همین حال احساس می‌کنم! گرچه تفاوتی نمی‌کند زیرا تمام تجلّیات پروردگار در صور جمالیه و همه تجلیات او در صور جلالیه دوزخ و برزخ و ... در روز قیامت باز بواسطه ولایت أمیرالمؤمنین است! و فرقی نمی‌کند! آن کسی هم که در روز قیامت به بهشت می‌رود از زیر چتر ولایت علی بن ابی‌طالب علیهما السلام دارد به بهشت می‌رود و خارج از او نیست و نعیمی که نصیب او می‌شود وجود نازله نسیمی از

نعیمی است که از ناحیه أمیرالمؤمنین دارد به او می‌رسد و اگر آن قطع بشود دیگر بهشتی نیست.

... ***اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها!

همه او است بهشت و نعیمش اوست؛ دوزخ و عذابش هم او است، همه از ولایت أمیرالمؤمنین است! امام صادق دارد به آن صحابی خود اینطور می‌فرماید که: همینطور که من وجود تو را احساس می‌کنم که از من سؤال می‌کنی همینطور تا روز قیامت تمام اشیاء ماسوی اللَه را من الآن دارم احساس می‌کنم! احساس می‌کنم نه اینکه می‌بینم! و نه اینکه یک چیزی به ذهن و نفسم خطور می‌کند و ممکن است اشتباه یا درست باشد! آیا می‌توانم بگویم در اینکه تو در کنار من نشسته‌ای اشتباه می‌کنم؟! بنابراین تا روز قیامت هر چه اتّفاق می‌افتد من الآن آن را احساس می‌کنم! و این است لوح محفوظ! پس لوح‌محفوظ عبارت است از: حقائق خارجیه عالم وجود! و مقصود از اطّلاع امام به لوح محفوظ یعنی اطّلاع آن حضرت بر کلّ حقائق عالم خارج به علم حضوری در نفس امام علیه‌السّلام! و اینکه چگونه ممکن است کسی نسبت به حقائق عالم وجود علم حضوری و اطّلاع داشته باشد، و احساس آن مسأله را داشته باشد پاسخش این است که: احساس این مسأله را داشتن، به معنای فناء تمام تعینات خارجی در وجود آن حیثیت علّی است و در وجود آن فردی است که نسبت به این مسأله اشراف علّی دارد!

و این، معنای اشراف بر حقیقت باطن است! یا باید انسان بواسطه این مسأله (فناء تمام تعینات خارجی در وجود حقیقت علّی) به آن باطن برسد، و یا بواسطه عقل! عقل را در جلسه قبل درباره عقل توضیح دادیم که انسان از نقطه نظر عقلانی باید به مرتبه‌ای برسد که دیگر عقل او نسبت به قضایا و مقدّماتی که می‌چیند اشتباه نکند! و عقل در قضاء و حکومت به مرحله عصمت رسیده باشد، معصوم باشد! باید عقل به این مرتبه از عصمت برسد که دیگر اشتباه نکند! و آیا ما به این مرتبه رسیده‌ایم؟! آیا در قضاوت‌هائی که هر روزه برای ما اتّفاق می‌افتد بر فرض اینکه قاضی و حاکم فرد خوب و بی‌غرض بوده عناد هم نداشته باشد آیا نسبت به او اشتباه نمی‌کنیم؟! البتّه ممکن است انسان در قضیه‌ای اشتباه کند زیرا انسان جایز الخطا است و ممکن است نسبت به یک مسأله اشتباه کند و در آنجا حقّ را مثلًا به زید بدهد بعداً معلوم بشود مسأله به نحو دیگری است، خوب، انسان جایز الخطا است! در بسیاری از موارد برای بزرگانی از علماء و فقهاء و معاریف ما مطالبی اتّفاق افتاده است که بعداً فهمیده‌اند که اشتباه بوده! این اشکال ندارد لازم نیست که خطا همیشه ناشی از عداوت و خصومت و انکار و مقابل ه با حقّ بوده باشد؛ نه! ممکن است مطالبی که به انسان می‌رسد، تصوّراتی که برای انسان پیدا می‌شود، تمایلات نفسانی که چه بسا خود انسان از ریشه آن تمایلات اطّلاع ندارد، قضایائی که انسان با آنها در تماس است، تمام آنها برای انسان یک صورت ذهنیه‌ای را بوجود می‌آورند که بر أساس آن صورت ذهنیه حکم به یک مسأله می‌کند فردا که جریان عوض می‌شود می‌گوید: عجبا! در اینجا حقّ با این بود و من

اشتباه کردم و نسبت به این قضیه حقّ را به دیگری دادم و بعداً هم در صدد جبران اشتباه بر می‌آید! خوب، اشکال ندارد که انسان نسبت به یک قضیه اشتباه کند و بعد آنرا جبران نماید!

چندی پیش بود من در یک مقاله‌ای می‌خواندم از یک شخصی در یکی از روزنامه‌ها یک مطلب خلافی نقل کرده بودند و آن شخص تماس می‌گیرد و می‌گوید: این مطلب، که از من نقل‌کرده‌اید خلاف و تهمت است و من چنین حرفی نزدم! و برای اینها هم ثابت می‌شود که این شخص چنین مطلبی را نگفته است! می‌گوید: پس در همان روزنامه این مطلب را تکذیب و حرف خود را پس بگیرید! در جواب می‌گویند: نه آقا! پس نمی‌گیریم! این می‌شود انکار حقّ! چرا پس نمی‌گیرید؟ بسیار خوب! شما فهمیدید این مطلب شایعه و خلاف واقع بوده و اشتباه شنیدید و یقین هم کردید و منتشر نمودید، الآن که متوجّه شدید چرا تکذیب نمی‌کنید؟! سخن ما در اینجا است والّا اشتباه کردن برای افراد عادی طبیعی است! البتّه باید دانست که اصل این کار هم اشتباه بوده زیرا باید تحقیق بیشتری می‌شد، ولی حال که مطلب روشن شد باید تکذیب شود! و این مطلب در بسیاری از موارد برای ما هم اتّفاق می‌افتد که نسبت به یک مطلب رأیی صادر می‌کنیم و بعد متوجّه می‌شویم که اشتباه است، بخاطر موقعیتمان و اینکه در میان افراد نگویند: چرا آقا اشتباه و خطا کرده است حقّ را خدای ناکرده زیر پا می‌گذاریم! خوب بنده هم اشتباه می‌کنم اگر بگویم اشتباه کردم پس مردم چه می‌گویند معنا ندارد! مگر بنده معصومم؟! مردم هر چه دلشان می‌خواهد بگویند! من هم مثل بقیه افراد اشتباه می‌کنم! عجبا! این چه حرفی است که: اگر بگویم این حرف اشتباه بوده است به موقعیت من لطمه می‌خورد؟! و مقام و منزلت من پائین می‌آید و دیگر آن ارادت و محبّتی که افراد نسبت به من دارند از بین می‌رود و مرا هم یکی از افراد عادی بحساب می‌آورند؟! اینجاست که باید کاملًا حواسمان را جمع می‌کنیم!! و نمی‌گوئیم و اقرار نمی‌کنیم و این اقرار نکردن‌ها علاوه بر اینکه ضرر نفسانی برای ما دارد و ما را از رسیدن به مطلب و مرتبه بالاتر و رشد بیشتر بازمی‌دارد، موجب سقوط ما به مراتب حیوانی می‌شود! و اینجا دیگر واویلا است! و اینجاست که دیگر خیانت نسبت به افراد و به تفکّرات و اعتقادات آنها دامنگیرشان می‌گردد!

امّا اگر افراد نسبت به انسان نظر مناسب و منطقی داشته باشند کیفیت رفتار و افعال خود را در ارتباط با این شخص و نظریه او تصحیح می‌کنند و دیگر به اشتباه نمی‌افتند! و دیگر راه خطا را نمی‌پیمایند! و تمام اینها بخاطر ملاحظه‌کاری‌های نفسانی و اجتماعی! و شأنی و شخصیتی اوست که این مسائل را به بار می‌آورد!

انسان جایز الخطاست و اشتباه می‌کند و چه اشکال دارد که اگر عناد و انکار نداشته باشد بیاید و اشتباهش را تصحیح و جبران کند؟! حال اگر این عقل در ارتباط با آن مسائل و خصوصیات قرار گیرد در صورتی که هنوز آن حقائق روحی و نفسی در شخص بکمال نرسیده باشد، این عقل را دستخوش تغییر و تحوّل و خطا قرار می‌گیرد باز تأکید می‌کنم که مقصود من صورت عناد و انکار نیست بلکه در صورتی است که شخص خطا

می‌کند در اینصورت آن تمایلات و گرایش‌های باطنی‌نفسانی موجب می‌شود که عقل نسبت به قضاوتی که می‌کند آنطور صددرصد نتواند روی نقطه مثبت بایستد زیرا هنوز آن مراتب وجودی نفس که عقل هم یکی از آن مراتب وجودی است کامل نشده تا بواسطه استکمال نفسانی بتواند در آن انطباقش با مطالب و در قضایا صحیح قضاوت نموده و صحیح نتیجه بگیرد!

لذا ما می‌بینیم بسیاری از افراد که به مراتب روحی دست یافتند و چون هنوز در این مرتبه نقصان قرار دارند از نقطه نظر مسائل ظاهری دچار اشتباه می‌شوند! گرچه دارای حالات و مراتبی هستند! قضیه‌ای برای یکی از دوستان ما اتّفاق افتاده است و بنده هم در جریان آن بودم یکی از افراد از بزرگان که از شاگردان مرحوم قاضی هم بوده و بنده هم نسبت به ایشان ارادت داشتم و دارم و چند سال پیش هم از دنیا رفته است و به بعضی از مطالب و مکاشفات و بعضی از اخبارات هم معروف بوده و اخیراً هم یک کتابی دیدم راجع به ایشان نوشته شده است راجع به یک قضیه که خود او هم اطّلاع نداشته است (یعنی همان کسی که بر بعضی از مطالب اشراف و نظر دارد و حالات او برای بسیاری از افراد معروف است) ببینید در اینجا چه اشتباهی می‌کند! و اگر این حکایت موجب منقصت ایشان نمی‌شد اسم ایشان را می‌بردم عرض کردم: خودِ من نسبت به ایشان ارادت داشتم و دارم، منتهی علی کلِّ حالٍ مطلب خیلی دقیق است و به این راحتی نیست. درست است که این شخص، بزرگ است و صاحب مکاشفاتٍ و دارای حالات روحی است ولی قضیه هنوز تمام نیست! و هنوز مراتب وجودی نفس او به مرتبه استکمال نرسیده است! شخصی از ایشان استخاره می‌خواهد و استخاره هم بسیار خوب می‌آید در حالی که این استخاره مربوط به طلاق بوده او هم بر اساس ارادتی که به این شخص داشته و بر اساس ارادت و اعتمادی که نسبت به او داشته اقدام می‌کند و از شوهرش جدا می‌شود بعد این فرد متوجّه می‌شود این استخاره مربوط به طلاق است روزگاری برسرش می‌آید خواب نداشته، بیداری نداشته عجب! استخاره من باعث شد که این خانواده از همدیگر متلاشی بشوند! در آن جریان، چون من در آن جریان بودم کاملًا نسبت به این قضیه اطّلاع داشتم، تمام راه‌هائی را که این بنظرش می‌رسیده این بنده خدا انجام داد که دوباره برگردد دیگر برنگشت! تا اینکه بالأخره برای من پیغام داد توسّط یک شخصی، من هم خیلی متأثّر شدم چون من در جریان این قضیه بودم و اطّلاع نداشتم اگر می‌دانستم ممانعت می‌کردم جلوی این مسأله را می‌گرفتم، اطّلاع داد که به فلانی بگو: که از طرف حضرت پیغام دارم که من بروم و اقدام کنم و این مسأله را برگردانم من به آن شخص گفتم از طرف من به‌ایشان بگو: آن وقتی که شما استخاره کردی حضرت کجا تشریف داشتند؟! هان؟! حالا حضرت تشریف آوردند؟!

این مال چیست؟! این مال این است که آن حالتی را که، آن حیثیتی را که ما در آن حیثیت قرار داریم خوب توجّه کنید رفقا چه می‌خواهم عرض کنم آن مرتبه‌ای را که در آن مرتبه قرار داریم آن مشاهداتی را که

ما با آن مشاهدات که چه بسا آن مشاهدات هم صحیح است و واقعیت دارد و اشکال ندارد در آن قرار داریم به نحوی برای افراد مطرح می‌شود که اعتماد آنها نسبت به این مشاهدات و نسبت به این حال اعتماد افراطی خواهد بود و یک توقّع زائدی در حدّ توقّع از یک معصوم برای افراد پیدا می‌شود و براساس آن توقّع به این مطالب عمل می‌کنند و بعد هم به اشتباه می‌افتند در حالتی که ما هنوز به مرتبه عصمت نرسیدیم!

شما که هنوز به آن مرتبه نرسیده‌ای چرا مطالب را به نحوی مطرح می‌کنی که معروف و شایع بشود: فلان آقا این کارها را می‌کند! شما که هنوز به آن مرتبه از عصمت نرسیدید چرا جوری استخاره می‌کنید که معروف بشود که ایشان ... خوب، خیلی از اوقات هم درست درمی‌آید! ولی یک بار هم اینطور می‌شود! حتّی ایشان به پدر ما هم تلفن کرده بود چون احتمال می‌داد که از ناحیه پدر ما به آن فرد تحکّم بشود امر بشود و ایشان این مطلب را تمام کنند. ایشان گفتند: من نمی‌توانم این کار را انجام بدهم زیرا در اختیار بنده نیست آیا این درست است؟!

اینجاست که مرحوم آقا می‌فرمودند: اولیاء خدا رند هستند و بند را آب نمی‌دهند! اینجاست! آنهائی که بند را آب می‌دهند آنها اطّلاع ندارند، آنهائی که بعضاً در میان جامعه معروف هم هستند آنها تا حدودی چند درصد یا بهتر بگوئیم چند در میلیاردی نسبت به مسائل اطّلاع دارند، و آنهائی هم که اطّلاع دارند لب فرومی‌بندند!

آنهائی که به مقام عصمت رسیدند آنها فقط افرادی هستند که اگر بگویند کاری را بکن! یا نکن! یا بلند شو شکّی در آن نیست و باید از آنان اطاعت نمود آنها فقط هستند که به لوح محفوظ رسیده‌اند! اینها همانند آن کسی است که امام صادق می‌فرماید همینطوری که تو در کنار من هستی و داری سؤال می‌کنی همینطور تا روز قیامت همه چیز در نزد من حاضر است.

حالا بیائید نگاه کنید راجع به علم امام چه می‌گویند؟! اینها می‌گویند: امام هم مثل یک آدم معمولی است و با ما چندان فرقی نمی‌کند! گاهی با خدا در ارتباط است و گاهی نیست و گاهی به او الهامی می‌شود و گاهی نمی‌شود ولی مشاهده می‌کنیم که در مکتب عرفان، می‌گوید ماسوی اللَه از دریچه نفس امام بوجود آمده و او بر تمام شراشر و جزئیات عالم احاطه علّی دارد! او می‌گوید امام هم مثل ما می‌ماند! ولی هر وقت خدا بخواهد می‌داند و هر وقت خدا بخواهد نمی‌داند! مثل یک‌بچه دو ساله یا پنج ساله و ده ساله هر روز علمش کم و زیاد می‌شود. «ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟!»

امام می‌فرماید: تمام حقائق تا روز قیامت در نفس من قرار دارد، آیا در زیارت ائمّه علیهم السلام

نمی‌خوانیم: ارادة الرّبّ فی مقادیر اموره تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم ...[1] **مجاری امور و اراده و مشیت پروردگار به واسطه وجود شما و نفس شما امضاء می‌شود و در این عالم جاری می‌شود! یعنی هر آنچه که از عالم وجود در خارج تحقّق پیدا می‌کند آن بواسطه ولایت شما که همان جنبه اراده و مشیت پروردگار است در عالم تحقّق پیدا می‌کند!**

أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام وقتی که سلمان و اباذر از آنحضرت سؤال کردند: یا علی! معرفت و شناخت تو چگونه است؟! حضرت در جواب می‌فرماید: معرفتی بالنورانیة معرفة اللَه عزّوجلّ و معرفة اللَه عزّوجلّ معرفتی بالنّورانیة[2] **معرفت من معرفة اللَه است و معرفت به پروردگار معرفت من به نورانیت است!**

این حدیث معروف است به حدیث نورانیت انشاء اللَه اگر توفیق پیدا کنیم قصد دارم این حدیث را ترجمه و تفسیر کنم که معرفت به نورانیت یعنی چه و منظور از معرفت به نورانیت چیست؟! حضرت در آنجا توضیح می‌فرمایند که: ذات پروردگار شناخته نمی‌شود مگر به خود پروردگار؛ و معرفت من، معرفت پروردگار است نسبت به ذات خود! یعنی کسیکه مرا شناخت خدا را به نورانیت شناخته و کسی که خدا را به نورانیت شناخته است مرا شناخته و این همان اتّحاد ولایت و توحید است! و همان اشراف علّی بر لوح محفوظ است نسبت به تمام عالم وجود که این مضمون در زیارت جامعه آمده است همانطور که گفتیم تمام مجاری امور پروردگار از ناحیه ایادی و نفوس و مشیت آنها نشأت می‌گیرد!

أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام به سلمان می‌فرماید: این معرفت معرفت به نورانیت است! من در این زمینه واسطه عالم وجود هستم! لذا می‌فرماید: کشتی نوح را من به سر منزل مقصود رساندم! ابراهیم را من از آتش نجات دادم! موسی را من از آب عبور دادم! عیسی را من به آسمان بردم، نوح را من نجات داده‌ام! تمام اینها را که أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام در این روایت بیان می‌کند همان حقیقت ولایت است! و این عبارت است از مقام عصمت که در مقام عصمت دیگر اشتباه در تصور معنا ندارد! چون حضور نفس نسبت به اشیاء خارجی، حضور تصوّری و ذهنی نیست! بلکه حضور، حضور علّی و عینی است و به علم حضوری است!

أمیرالمؤمنین که می‌فرماید کشتی نوح را من نجات دادم یعنی حقیقت من است که این واقعه طوفان را خلق کرده! نوح را بوجود آورده، این بساط و صحنه‌ها را آفریده! و من کشتی را می‌آورم و در کوه جودی قرار می‌دهم! نجات موسی و عیسی و و ... تمام اینها ناشی از همان حقیقت وجودی من است! و این مقام، مقام عصمت است و در این مقام، دیگر عقل با نفس از نقطه نظر رتبه یکسان خواهند بود و آنچه را که نفس می‌بیند

---

[1] کامل الزّیارات، طبع مکتبی الصّدوق، ص ۲۱۹؛ کافی، ج ٤، ص. ۵۷۷

[2] بحار الانوار، ج ۲٦، ص ۱، باب نادر فی معرفتهم بالنّورانیّه (۱۳)، حدیث: ۱.

همان را عقل قضاوت می‌کند و آنچه را که عقل قضاوت می‌کند همان چیزی است که نفس او را در حضور می‌بیند!

اینجا مسأله قضاوت دیگر چیدن صغری و کبری در قضایا و نتیجه گرفتن نیست در اینجا مسأله بیان حقائق نفسانیه‌ای است که نفس در وجود خود آن حقایق را می‌بیند و بعد به صورت عقل در قالب برهان و دلیل ظاهر می‌سازد! یعنی در پس این دلیل و برهان، آن شهود باطنی است به نحو شهود عینی، نه به نحو شهود علمی حصولی متعارف و عادی! و آن مرتبه عبارتست از مرتبه عصمت، و مرتبه تقوی!

حال آیا ما می‌توانیم به آن مرتبه برسیم؟ پاسخ این است که: چرا نتوانیم؟! أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام به سلمان و ابوذر می‌فرماید: به این مرتبه نمی‌رسد مگر آن شیعه‌ای که خدا قلب او را امتحان کرده و او را تسلیم ولایت ما نموده است او به این مرتبه می‌رسد! و این مرتبه، مرتبه عصمت است! بنابراین چه اشکالی دارد که شیعه أمیرالمؤمنین هم به مرتبه عصمت برسد؟! چه ایراد و اشکالی دارد که آن ولی الهی و عارفی که تسلیم ولایت شده و آن حقیقت ولایت را با تمام وجودش لمس کرده است او هم به همین مرتبه عصمت برسد؟! آیا دیگر در مطالب او شکّ و تردید و خطائی وجود دارد؟! لذا ما در اشعار عرفا که بخشی از آنها را ظاهراً در جلد دوّم اسرار ملکوت آوردیم و از جمله آنها اشعار ابن فارض مصری است که خیلی عجیب است! که می‌فرماید: من تمام عالم وجود را در وجود خود دیدم و خود را مسیطر دیدم و تمام اشیاء از نفس من عبور می‌کند همه اشاره به این است که این شیعه أمیرالمؤمنین الآن در مسیر ولایت مولی قرار گرفته و با آن ولایت اتّحاد پیدا می‌کند! نمی‌دانم این قضیه را خدمت رفقا گفتم یا نه؟! با این بیان دیگر مطلب را تمام می‌کنیم:

فتح بن یزید جرجانی یکی از اصحاب امام هادی علیه‌السّلام است روایتی است بسیار بسیار عجیب! که از امام هادی علیه‌السّلام توسّط فتح نقل شده است راجع به مقامات مؤمن، می‌گوید در مسیری که حضرت از مدینه به امر متوکّل به سامرّا تبعید شده بودند من خدمت حضرت رسیدم و مطالب مفصّلی بین من و آن حضرت ردّ و بدل شد و از ایشان سؤالاتی کردم مقصود ما قسمتی از این روایت است که از آنحضرت نقل شده است امام هادی علیه‌السّلام به فتح می‌فرماید:

... یا فتح! إن اللّه جل جلاله لا یوصَفُ إلّا بما وصف به نَفسَهُ فَأنّی یوصَفُ الذّی یعجِزُ الحواسُّ أن تُدرکَه، و الأوهامُ أن تَنالَه، و الخطراتُ ان تحدّه و الأبصارُ أن تُحیطَ به جَلَّ عمّا یصفَه الواصفونَ و تعالی عمّا ینعتُه النَّاعِتون نَأی فی قُربه، و قَرُبَ فی نَأیهِ فهو فی نَأیهِ قریبٌ و فی قُربه بعیدٌ کیف الکَیفَ فلایقالُ: کیفَ؟ و أین الأینَ فلایقال أین؟[1] ای فتح! حقّاً خدای متعال بوصف درنمی‌آید! و هیچ ذاتی نمی‌تواند پروردگار را توصیف کند و نعت

[1] اثبات الوصیّی، ص ۱۹۸، طبع نجف؛ اسرار ملکوت، چاپ اوّل، ص ۱۲۶؛ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۷، حدیث: ۵۶ بنقل از

کند و اوصاف او را بشمارد زیرا این اوصافی که ما برای خدا بیان می‌کنیم بر حسب مرتبه ما و میزان علم ما از مسائل عالم وجود است! آن کسانی که نسبت به مسائل فلسفی و عرفانی اطّلاع دارند مقداری دقیق‌تر و عمیق‌تر می‌توانند نسبت به ذات پروردگار اطّلاع پیدا کنند؛ آنهائی که نسبت به این مسائل اشراف و اطّلاع ندارند طبعاً مدرکات آنها بسیار ناقص‌تر است گرچه آنها از مراتب دیگر علمی دارای حظ و بهره باشند ولی نسبت به معرفت پروردگار و خصوصیات اسماء و صفات کلّیه و مراتب وجودیه او و کیفیت تجرّد ذات پروردگار و التیام و التئام و توافق آن ذات با عوالم مختلفه بخصوص عالم مادّه، اینها مطالبی نیست که در سایر علوم بتوان از آنها اثری پیدا کرد! بلکه اینها را باید در جای خودش جستجو نمود! لذا تمام مطالبی را که اینها در توصیف از پروردگار بیان می‌کنند یا از ثنویت و یا از جبر و یا از انعزال سردرمی‌آورد چون نمی‌توانیم بین عالم تجرّد و عالم مادّه تلفیق برقرار کنیم لذا می‌گوئیم: پروردگار در جای دیگر است و عالم مادّه جائی دیگر!

حضرت امام هادی علیه‌السّلام می‌فرمایند: خداوند به وصف در نمی‌آید او از اوهام برتر و از عقول بالاتر است! و همانطور که خدا به وصف درنمی‌آید رسول او هم به وصف درنمی‌آید! ببینید! در اینجا امام هادی علیه‌السّلام می‌خواهند بفرمایند: همانطور که پروردگار خودش ذاتش را توصیف می‌کند و هیچ کسی غیر از پروردگار نمی‌تواند او را توصیف کند، همینطور نسبت عجز از توصیف پیغمبر را به غیر پیغمبر می‌دهد و می‌فرماید: پیغمبر هم قابل توصیف نیست یعنی حقیقت پیغمبر اکرم مثل پروردگار است که قابل توصیف نیست!

حال باید دید این قضیه را چطور می‌شود تصوّر کرد؟! آیا مقصود آن دیدگاهی است که ما نسبت به پیامبر داریم آیا آن دیدگاه قابل توصیف نیست؟! قطعاً اینچنین نیست زیرا اینکه‌پیامبر دارای خصوصیاتی است مثلًا فرزند عبداللَه بن عبدالمطلب و آمنه بنت وهب است و یا خصوصیاتی دیگر از قبیل قدّ و قامت و رنگ و مو و دندان و خلق کریم و و ... همه قابل توصیف است چنانکه در قرآن کریم آمده است: وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ القلم، ٤ «و حقّاً ای پیامبر تو بر خُلقیات عظیمی‌استوار هستی!» اینکه می‌گوئیم پیغمبر بسیار رئوف و رحیم بوده، نسبت به افراد خیلی دلسوز است! بسیار اهل عفو و گذشت است و امثال این مطالب فراوانی را که ما داریم، همه آنها را می‌فهمیم و بر أساس آن مطالب حضرت را توصیف می‌کنیم پس منظور از این که امام هادی می‌فرمایند: پیغمبر قابل توصیف نیست چیست؟! هر عالمی را که شما سراغ داشته باشید و از او بخواهید پیغمبر را توصیف کند او با ورق زدن چند کتاب، اوصاف پیغمبر را درمی‌آورد و بیان می‌کند که: پیغمبر دارای این خصوصیات بودند و مطالب آنها هم تا حدودی راست و درست است! مثلًا شصت و چند سال سن داشت،

کشف الغمّه با مختصر اختلاف در لفظ.

زندگی‌اش، جنگهایش، اخلاقش، رفتارش، عبادتش، تهجّدش، معاشرتش با مردم اینطور بود! و همه مردم از او تعریف می‌کردند و او را به مکارم اخلاق می‌ستودند! هیچ کسی از پیغمبر نقطه ضعفی نمی‌توانست بگیرد!

امّا سخن در این است که این مطالب بالاترین و نهائی‌ترین توصیفات و تمجید است، و نهایت بلوغ علمی‌و فکری بزرگ‌ترین عالمان دینی است که از پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم می‌توانند ارائه بدهند!

مگر بعضی از اینان بر اساس آیه مبارکه قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَ الکهف، ۱۱۰ در مورد پیغمبر ننوشته‌اند که آنحضرت هم مانند ماست و با ما هیچگونه تفاوتی در کمالات و علم و فهم و ... ندارد معنای این مقایسه این است که همانگونه که ما چیزی نمی‌فهمیم او هم از چیزی سر در نمی‌آورد و اگر خدا بخواهد به ما می‌فهماند در مورد او هم چنین است و این است نهایت علم ما نسبت به پیغمبر! اما امام هادی این چنین نیست، امام هادی با ما فرق می‌کند.

ولی امام هادی به فتح بن یزید جرجانی می‌فرماید: آنچه را که شما از پیغمبر توصیف می‌کنید به اندازه درک و فهم شما است، یعنی همانطور که ذات خدا قابل توصیف نیست، ذات رسول اللَه قابل توصیف نیست! سپس می‌فرماید: و همانطوری که ذات خدا و رسول خدا قابل توصیف نیست ذات امام علیه‌السّلام هم قابل توصیف نمی‌باشد! یعنی الآن که تو داری با من راه می‌روی از خود منِ امام هادی خبر نداری و نمی‌دانی در دل من چه می‌گذرد! تو فقط یک ظاهر و بدنی را از من می‌بینی که هر چه سؤال می‌کنی جواب می‌دهم و گمان می‌کنی تا حدودی علم به غیب هم داریم زیرا امام هادی علیه‌السّلام معجزاتی را از خود نشان می‌دادند مثلًا وقتی که عدّه‌ای از طرف متوکّل به سرپرستی یحیی بن هرثمه مأموریت یافتند که حضرت امام هادی‌علیه‌السّلام را به سامرّاء احضار کنند، یحیی بن هرثمه می‌گوید: یکی از افسران من که از خوارج بود با کاتب من که شیعه مذهب بود به مناظره پرداخت و من هم پیرو مذهب حشویه بودم بعنوان استراحت به مناظره آن دو نفر گوش می‌دادم تا پیمودن راه آسان‌تر شود.

در این هنگام که به نیمه راه رسیدیم آن افسر به کاتب من گفت: آیا این سخن صاحب شما علی بن ابی طالب نیست که: هیچ بقعه‌ای از بقاع زمین نیست مگر اینکه کسی در آنجا دفن شده یا می‌شود؟ بگو ببینم! در این بیابان خشک و لم یزرع چه کسی می‌تواند زندگی کند تا اینکه خداوند آنرا تبدیل به قبور آنها نماید؟ در این هنگام من هم از روی استهزاء و تمسخر به کاتبم گفتم: او راست می‌گوید! کی چنین چیزی امکان پذیر است؟ و با تأیید من، کاتب در دست ما خوار و سرشکسته شد و مدّتی بر این مطلب می‌خندیدیم تا اینکه به مدینه و به خانه حضرت ابوالحسن علی الهادی علیه‌السّلام مشرّف و نامه متوکّل را به ایشان تقدیم کردیم و آن حضرت موافقت خودشان را اعلام فرمودند.

فردا که ما به حضور حضرت شرفیاب شدیم در حالیکه در فصل تموز و در بالاترین درجه از حرارت

بسر می‌بردیم با کمال تعجّب دیدیم یک نفر خیاط پارچه‌های کلفت و ضخیم (که از جنس نمد است و در جنگ‌ها و سرمای شدید و باران و برف از آن استفاده می‌کنند) را برای دوختن لباس مخصوص برای ایشان و غلامان ایشان قطع می‌نماید. در این هنگام حضرت به آن خیاط دستور دادند: هم اکنون چند نفر خیاط را برای دوختن این لباس‌ها حاضر کن و باید تا پایان امروز همه این لباس‌ها را دوخته باشی و فردا اوّل وقت آنها را نزد من حاضر نمائی! آنگاه حضرت به من رو کرده فرمودند: ای یحیی! تو هم امروز کارهای لازمه را در مدینه انجام داده فردا همین موقع در اینجا برای سفر حاضر باش!

یحیی می‌گوید: من از نزد حضرت خارج شده از تعجّب با خود می‌گفتم: ما که در گرمای فصل تموز به سر می‌بریم و فاصله ما تا عراق هم بیش از ده روز نمی‌باشد، پس حضرت این لباس‌های مخصوص را برای چه می‌خواهند؟! سپس با خود گفتم: این مرد تجربه چندانی در سفر کردن ندارد و این لباس‌ها را بعنوان احتیاط و روز مبادا برای خود و غلامانش تهیه نموده و تعجّب از رافضیان است که به امامت چنین فردی با این درجه از فهم قائل شده‌اند! یحیی می‌گوید: فردای آنروز در همان وقت به نزد حضرت مشرّف شدم دیدم همه آن لباس‌ها آماده است و حضرت به غلامان خود فرمودند: از این لبّاده‌ها و کلاه‌های مخصوص برای ما بردارید و به من فرمودند: ای یحیی! سوار شو و حرکت کن! من با خود گفتم: این کار حضرت از کار اوّلشان تعجّب آورتر است و آیا ایشان ترس از این دارند که در دل تابستان، زمستان از راه برسد که اینگونه خود و همراهان را به لباس‌های مخصوص مجهّز می‌کنند؟! من به همراه ایشان از مدینه خارج شدم در حالتی که فهم آن حضرت را کوچک می‌شمردم و منازل را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذاشتیم تا به همان موضعی رسیدیم که بین یکی از سرداران من و کاتبم مناظره‌ای درباره مردگان رخ داد که ناگاه ابری غلیظ به آسمان بالا رفت و هوا تاریک، و رعد و برق شدیدی واقع شد وقتی که ابرها بالای سر ما رسیدند تگرگی مانند قلوه‌های سنگ بر فرق سر ما می‌خورد و سرمای شدیدی پیش آمد در حالیکه آنحضرت و غلامانشان در لباس‌های مخصوص از خطر در امان بودند در این موقع حضرت به غلامان خود فرمودند: به یحیی یک لبّاده و به کاتب او یک کلاه بدهید و با اینکه بدینوسیله ما را نجات دادند امّا سرمای شدید از هر طرف ما را آزار می‌داد تا اینکه هشتاد نفر از اصحاب من در این واقعه کشته شدند؛ آنگاه ابرها زایل شده گرمای شدید تموز کما کان به صورت اوّل بازگشت!

آنگاه حضرت به من فرمودند: ای یحیی! از مرکب فرود آی تا با بقیه افراد تعداد مردگان اصحاب خود را دفن نمائید! و بدان! خداوند اینچنین بیابان‌ها را از مردگان مملوّ می‌کند!

یحیی می‌گوید: من خودم را از روی مرکب به زیر انداخته و به سوی حضرت شتافته و رکاب و پاهای ایشان را بوسیده و عرض کردم: أشهد أن لا إله إلا الله و أنّ محمّداً عبده و رسوله و من شهادت می‌دهم که

شما خلفای خدا در روی زمین او هستید! و ای مولای من، من تاکنون کافر بودم! و اکنون بدست شما مسلمان شده‌ام!

یحیی می‌گوید: از آن پس من به تشیع گرویده و تا ایشان از دنیا رفتند ملازم خدمت آنحضرت بوده‌ام[1].

حضرت به فتح بن یزید جرجانی این مطلب را می‌فرماید: همانطوری که ذات پروردگار قابل توصیف نیست و هیچ ذاتی جز ذات پروردگار نمی‌تواند خود را توصیف کند و همانگونه که ذات رسول خدا قابل توصیف نیست، ذات امام هم قابل توصیف نمی‌باشد! و امام در نزد ما یک چنین شخصیتی می‌باشد! حضرت هادی علیه‌السّلام می‌خواهند به فتح بفرمایند: اینکه تو الآن در کنار من هستی و می‌بینی که من علم غیبی هم به تو نشان می‌دهم! مطالبی که برای آن افسر اتّفاق افتاد را مشاهده کنی باید بدانی اینها چیزی به حساب نمی‌آید و برای ما کسر شأن و موجب عار است! تو خبر نداری که در دل من چه می‌گذرد نمی‌دانی نفس من در کجاست؟! هیچ خبر نداری! تو به مقدار فهمت سؤال می‌کنی و من هم به همان مقدار به تو جواب می‌دهم! و اگر یک ذرّه پرده را بالا بزنم تکه تکه و منفجرمی‌شوی! یا دیوانه شده سر به کوه و بیابان می‌گذاری! لذا من به میزان فهم و درک خودت و نه بالاتر جوابت را می‌دهم! بله تو فهمت را بالاتر بیاور تا جواب من هم بالاتر برود!

در اینجا، حضرت مطلب را ادامه می‌دهند و به نکته‌ای می‌رسند که بسیار قابل دقّت است حضرت می‌فرماید: همانطوری که ذات پروردگار و رسول خدا و ذات امام قابل توصیف نیستند، ذات مؤمنی هم که تسلیم امر ما شده باشد قابل توصیف نمی‌باشد! و این می‌شود مقام عصمت!

باید توجّه داشت که این سخن از بنده نیست، بلکه کلام امام هادی علیه‌السّلام است که فرمودند: عجز از توصیف نسبت به ذات پروردگار مساوی است با عجز از توصیف نسبت به مؤمن و شیعه ما که تسلیم امر ما شده است! معنای تسلیم امر ما بودن این است که: ذات خودش را فانی در ذات ما کرده است! و دیگر آن فرد یک فرد معمولی و عادی نیست که ما نگاهش می‌کنیم. بله! در ظاهر عادی و دارای خصوصیات است مثلًا موی سر و محاسنش این رنگ است و رفت و آمدش چنین و چنان است ولی او مصداق این شعر منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است:

أتزعَمُ أنَّک جِرمٌ صغیرٌ *** و فیک انطوی العالَمُ الأکبَر

این مؤمنی که تسلیم امر ما شده همان مؤمنی است که به مقام عصمت می‌رسد! یعنی به مقامی که در آن، تمام حقائق خارجیه بصورت عینی در نفس انسان طلوع می‌کند! منتهی این در تحت ولایت امام است در هر

---

[1] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲، حدیث: ۲۷، بنقل از خرائج راوندی.

زمانی در تحت ولایت امام آن زمان؛ امروز و این زمان که امام عصر عجّل اللَه تعالی فرجه ولی عالم هست و او اشراف بر لوح محفوظ و عالم وجود دارد و او به این واسطه معصوم از خطا هست؛ نه بواسطه اینکه علم دارد بلکه بواسطه اینکه لوح محفوظ در نفس امام است و بواسطه اینکه نفس امام وجود عینی دارد! یعنی به این واسطه امام معصوم است نه اینکه خدا به او یک چیزی را می‌گوید، یک اسامی و یک مطالبی را می‌گوید، نه! بلکه چون عالم وجود در نفس امام معصوم است لذا خطا ندارد! تمام حقایق، آن در اینجا نشسته آن دیگری در آن جا نشسته است او هم بر همه اشراف علّی دارد!

اینجاست که نسبت به مطلب اوّل قضیه بالاتر می‌رود زیرا در مسأله اوّل حضور حسّی بود امّا در اینجا مشیت و جریان نزول فیض پروردگار از اسماء و صفاتْ خودِ ولایت امام است! و این از آن بالاتر است! آن ولیی که شیعه و مُوالی امام و تسلیم امر او به این معنا است و فانی در ولایت اوست، او دیگر از مرتبه بشری بیرون آمده! و عقل او به مرتبه عقل فعّال رسیده است که در حقیقت عالم وجود مدبّر کلّ تعینات خارجی است! یعنی عقل او با نفس او در مقام شهود به یک‌مرتبه از توازن و تساوی و اتّحاد رسیده است! لذا قضاوتی که می‌کند برأساس عصمت است! و ولی یک چنین شخصی است! و این است شیعه أمیرالمؤمنین و شیعه امام زمان! این در قضاوت و حکمی که می‌کند معصوم است! در نظری که می‌دهد معصوم است! مثل خود امام و با ایشان تفاوتی ندارد!

و این مرتبه عبارت است از آخرین مرتبه تقوی که حضرت امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری می‌فرمایند: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ القصص، ۸۳ عاقبت برای متّقین است، و متّقین آنهائی هستند که در آخرین مرحله به مرتبه عصمت می‌رسند همانطوری که امام علیه‌السّلام به مرتبه عصمت رسیده‌اند؛ منتهی فرقش این است که عصمت امام علیه‌السّلام عصمت در پرتو ولایت حقّ است، و عصمت اینها در ظلّ عصمت امام و در سایه ولایت و اشراف امام می‌باشد زیرا او هم دارای همین عصمت است!

این عَصبی که الآن انگشتان دست مرا حرکت می‌دهد، از کجا آمده است؟ فرض بکنید که از قسمت سوّم مهره پشت آمده و از نخاع سرچشمه می‌گیرد و بواسطه اشیانه این عصب به اینجا می‌آید پس اصل این عصب از پشت انسان است و آن هم به مغز وصل است حال آیا می‌توانیم بگوئیم اتّصال عصب از مغز قطع است؟! نه! زیرا اگر یک لحظه آن عصب قطع باشد این دست کار نمی‌کند و همینطور از حرکت می‌ایستد پس دائماً متّصل است که دست حرکت می‌کند.

آن اصل و آن عصب اصلی عالم وجود امام علیه‌السّلام است! اوست که می‌آید و به عنوان یک حقیقت خارجی نه دو تا زیرا این حقیقت با آن اراده و فعل و انفعالات فیزیکی ارتباط دارد و از آنها جدا نیست تمام

هستی را به جنبش و حرکت در می‌آرود مانند عصب بدن که در یک یک انگشتان دست و در هر کدام از اعضا و در هر سرِ سوزن از بدن و ناخن و مو جریان دارد! اگر شما یک مو را بکنید چرا درد می‌آید؟ چون متّصل به عصب است و به مغز وصل است آیا غیر از این است؟! اگر در آن نیمکره اختلالاتی پیدا بشود این دست کار نمی‌کند و اگر در این نیمکره اختلالات پیدا بشود دست دیگر از کار می‌افتد.

ولایت امام علیه‌السّلام همان اراده و مشیت پروردگار است که در ادعیه و زیارات وارد شده است[1] آن اراده همان ولایت است که لوح محفوظ را بوجود آورده است! نه اینکه اشراف دارد بلکه بوجود آورده است! آیا می‌شود کسی چیزی را بوجود بیاورد و اشراف نداشته باشد؟! او خودش لوح محفوظ را بوجود آورده است! أمیرالمؤمنین به سلمان و اباذر می‌فرماید: من کشتی را بر زمین نشاندم! چه کسی می‌گوید نوح انجام داده است؟ نوح بدون ولایت من کجا می‌تواند کاری بکند؟! البتّه نوح هم کاری را که انجام می‌دهد با همان ولایت أمیرالمؤمنین است و از آن جدا نیست.

اشعار مولانا خیلی عجیب است ایشان در اینجا حکایت‌هائی دارد! و ظرافت‌ها و اشاراتی در اینجا هست که بر اهل معنا باید این مطالب روشن بشود! حضرت نوح هم چون فانی در ولایت أمیرالمؤمنین بود توانست اراده کند! موسی هم چون فانی در ولایت أمیرالمؤمنین بود توانست دریا را منجمد کند و عصا را به اژدها تبدیل کند! عیسی هم چون در ولایت أمیرالمؤمنین فانی بود توانست مرده را زنده و کور را با یک اشاره بینا کند و بَرَص و جذام را با یک اشاره صحّت و عافیت ببخشد! و همه اینها بخاطر فناء در آن ولایت است که اتّفاق می‌افتد! همینطور مؤمن هم اگر در ولایت فانی بشود می‌تواند واجد این مراتب و کمالات بشود!

بنابراین، آن مرتبه تقوی را که امام صادق علیه‌السّلام اشاره می‌کنند این مرتبه است تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ القصص، ۸۳ این دار آخرت را ما برای آنهائی قرار دادیم که دنبال انکار نیستند حقّ را قبول می‌کنند دیگر این طرف و آن طرف نمی‌کنند، واقع را که دیدند می‌پذیرند دیگر دنبال اینکه حالا اگر بگویم چه می‌شود نیستند نه! در اینصورت باید به او گفت: باختی! تمام شد! باختی! اصلًا از اوّل نگذاریم این انکار در ذهن بیاید و مرحوم آقا هم همین را می‌فرمودند و واقعیت هم همین است!

باید دانست این مطلب و بدست آوردن این تقوی به درس خواندن نیست و به اندازه عمر نوح اگر کتاب بخوانیم هم فایده‌ای ندارد! بلکه این راه عمل می‌خواهد، مراقبه دارد، سلوک می‌خواهد که انسان حرکت کند

---

[1] مانند آنچه که در ضمن دعاهای ماه رجب در مفاتیح آمده و اوّل آن دعا چنین است: اللهم انّی أسألک بمعانی جمیع ما یدعوک به ولاة امرک ....

و یکی یکی با مسائل دست و پنجه نرم کند و در این قضایا که قرار می‌گیرد از آن عبور کند و بازنایستد که در اینصورت باخته است و این عبور کردن مرتبه بالاتر را می‌آورد و همنیطور عبور از مرتبه بالاتر! والّا اگر در یک جا ایستاد دیگر ایستاده است در آیه قرآن آمده است: مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ الإسراء، ۱۸ بر اینگونه آیات خیلی محافظت و مداومت داشته باشیم و خیال نکنیم که اوضاع دنیا همینطور بی‌حساب و گُتره است. نه! همه چیزش حساب دارد! عاجله یعنی دنیا، از عجله می‌آید. «کسی که دنیا را بخواهد عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ما برایش آنچه را که بخواهد تا آن اندازه‌ای که خودمان بخواهیم نه بیشتر! به او عطا می‌کنیم! حال خیال نکند که اگر بخواهد تمام دنیا را هم فتح کند به او می‌گوئیم: بفرما! نه! اینطور نیست که ما آسمان و زمین و ملائک را در اختیار آن کسی که در مقام‌انکار است قرار بدهیم والّا خیلی از ستمکاران در دنیا می‌خواهند کلّ عالم را نابود کنند! این عالم بی‌حساب و کتاب نیست که هر چه او خواست به او بدهیم نه! مقداری از هواها و نفسانیات و فرعونیت و نمرودیتش را به او داده می‌گوئیم: مبارکت باشد! و همه‌اش را به او نمی‌دهیم، والّا دیگر هیچ چیز برروی زمین باقی نمی‌ماند! گفت:

گربه مسکین اگر پر داشتی *** تخم گنجشک از زمین برداشتی

حال اگر قرار بر این باشد که هر کسی هر چه دلش می‌خواهد انجام بدهد دیگر سنگی بر روی سنگ بند نمی‌شود! نه! بالأخره هر چیزی حسابی دارد! کسی که می‌خواهد در این دنیا نمرود باشد، فرعون باشد ما یك مقدار به او مجال می‌دهیم که بفرما! نمرود و فرعون باش! اشکال ندارد مبارکت باشد! مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً الإسراء، ۱۸ این مال اینجاست! فردائی هم در پیش داریم! امروز در اینجا فرعونیت کردی، انانیت کردی، ولی مواظب باش فردا هم خواهد آمد و پاسخ اعمالت را دریافت خواهی کرد! وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَةَ الإسراء، ۱۹ و امّا کسی که آخرت می‌خواهد امام صادق استشهاد می‌فرماید تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَةَ کسیکه آخرت می‌خواهد وَ سَعى لَها سَعْيَها فقط ننشست و کتاب خواند! فقط در این مجلس و آن مجلس شرکت نکرد! و فقط به صرف شنیدن صحبت و امثال اینها دل خوش نکرد! نه! وَ سَعى لَها سعیش را هم کرد مطالبی را که شنید از همان موقع که شنید با خود عهد بست که به آنها عمل کند! از وقتی که شنید با خود قرار بگذارد که در آن مطالبی که اتّفاق می‌افتد از امروز به بعد آن را به کار ببندم! این را می‌گویند: سعی! زیرا آدمی که اهتمام دارد پیگیر است وَ سَعى لَها سَعْيَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً الإسراء، ۱۹ خوب! كُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ ... الإسراء، ۲۰ هم آن را ما داده‌ایم و هم این را ما می‌دهیم! فرعونیتی را که او می‌خواست ما در اختیارش قرار دادیم! آخرتی را که هم این می‌خواست ما در اختیارش قرار دادیم او که حکومت این ممکلت را از نزد خود نیاورده بود

بالأخره مردم رفتند و به او رأی دادند چه کسی در ذهن مردم انداخت که بروند به این رأی بدهند؟! ما به فکر آنها انداختیم که بروید و به این رأی بدهید! این می‌خواهد فرعون بشود به او رأی بدهید! این می‌خواهد نمرود بشود! بروید به او رأی بدهید!

امّا آن کسی که نمی‌خواهد نمرود باشد بلکه مایل است در تحت اطاعت خدا باشد ولی زمینه به نحوی پیش می‌آید که به آن سمت کشیده می‌شود ما نمی‌گذاریم رأی بیاورد! و او را کنار نگه می‌داریم! یک قضایا و مسائلی برای او پیش می‌آوریم که از صحنه کنار برود یک سنگ بر سرش می‌خورد و به بیمارستان می‌رود! پایش می‌شکند و در خانه می‌نشیند! یا ورشکست می‌شود و در خانه می‌نشیند! یک قضیه‌ای در زندگی پیش می‌آید هزار مسأله در پشت سر دارد ما هم که اطّلاع نداریم! و این بر اثر انطباق بر ولایت است! آن کسی که بخواهد به دنبال ولایت برود خود ما این طرف آن طرفش می‌کنیم! امروز از این طرف فردا از آن طرف امروز اینجا توقّف و امروز اینجا حرکت، تا اینکه این خطرات برایش پیش نیاید و او را از رسیدن به مقصد باز ندارد! لذا، آیه قشنگ می‌گوید: آقا جان! اگر یک فکر شیطانی به سرت زد و یک زرنگی خواستی بکنی، خیال نکنی خودت می‌توانی؟! نه! كُلًّا نُمِدُّ ما امدادت می‌کنیم تو اینجوری می‌خواهی بسیار خوب! حالا که اینجوری می‌خواهی، به ملائکه هیچ نمی‌گوئیم ملائکه از این کارها نمی‌کنند به شیاطین می‌گوئیم: ای شیاطین! بروید کمکش کنید! حالا که این می‌خواهد از مسیر ما انحراف پیدا کند بروید کمکش کنید او را تنها نگذارید! رفیق نیمه راه نباشید! شیطان رفیق نیمه راه نیست! می‌آید و به او می‌گوید: این کار را بکنیم آن کار را بکنیم! به این و آن تلفن بکنیم! این را بزنیم! پشت سر او حرف بزنیم! به او تهمت بزنیم، به او ... دائماً یکی یکی راه باز می‌شود، و باز می‌شود، تا به مقصود برسد آنوقت می‌گوید به به! رسیدیم! انتخاب شدیم! به به! جشن می‌گیریم! و ...

البتّه منظور ما از انتخابات همان کفر و ظلم و بیداد و امثال این چیزها است والّا مسائل حقّ و حکم خدا و در مسائل واقعی مقصود نیست اینجا دیگر انسان خودش باید ببیند که در کدام صفّ قرار دارد؟! ما خودمان را نمی‌توانیم گول بزنیم و دیگران را می‌توانیم فریب دهیم! كُلًّا نُمِدُّ اگر از اینجا ردّ شدیم در مرحله بعدی هم مردود می‌شویم! بعدی را هم خدا پیش می‌آورد و می‌گوید در اینجا نیامدی حقّ را بپذیری، به شیاطین گفتیم بیایند کمکت کنند! نامه برایت بدهند! اعلان برایت بکنند، این را بزنند، آن را بزنند! افراد بیایند دور و بر را بگیرند و چه کنند و چه کنند آنها هم کمکت کردند تا به مقصود رسیدی، بسیار خوب! حالا تشویقت می‌کنند برای مرتبه بعد، ای بدبخت بیچاره! برای مرتبه دوّم باز شیاطین را بسیج می‌کنیم بروید به کمك این! آنها می‌آیند کمك، این مطالبی که عرض می‌کنم از خودم عرض نمی‌کنم ها؟! از بزرگان و اولیاء و عرفا شنیدم این مطالبی

را که دارم می‌گویم! در مرتبه بعد هم بسیج، در مرتبه سوّم هم بسیج! بسیج در بسیج، همینطور ما اینها را می‌فرستیم تا اینکه بیایند و تو را کم کم ببرند و برسانند به آن حدّی که ما می‌خواهیم و نه بیشتر! ... عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ .... تا آنجائیکه ما بخواهیم ... ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاها مَذْمُوماً ... امّا اگر نه، کسی بخواهد مسیرش را مسیر حقّ و مسیر ولایت امام زمان و مسیر اطاعت قرار بدهد، امام به ملائکه می‌گوید: بروید کمکش کنید! جبرائیل می‌آید ملك علم با آن جنود زیر دستش، این کار را بکن! اینجا نرو! اینجا بنشین! این حرف را نزن! آن کار را نکن! این بنظر می‌آید این را بگو! آنجا آن را بگو! این شخص دائماً در مسیر راحتی و انبساط و خوشی و اطمینان خاطر و در مسیر طمأنینه سیر می‌کند! مگر اینطور نیست؟! و مگر دوستان این احساس را ندارند؟! نگاه کنند دنیا را ببینند چه خبر است؟! بر سر همدیگر بزن! این برای او موشك و آن برای این بمب می‌فرستد آن برای او فلان، این برای او تهمت نثار می‌کند.

جان همه روز از لگد کوب خیال... **

انواع خیالات برای اینها می‌آید شب که می‌خوابند با خود می‌گویند: فردا بروم و حساب این را برسم! در فلان روزنامه فلان حرف را به من زده، بروم جوابش را بدهم! پدرش را دربیاورم! آن شخص هم نظیر این را می‌گوید: عجب! او این حرف را زده است؟! حالا می‌دانم با او چکار کنم؟! تمام دنیا و روز و شب این افراد به این مطالب می‌گذرد نه خواب دارند و نه بیداری، همیشه کابوس می‌بینند! و ... امّا شما لحاف را بر سر می‌کشید و بار آرامش و بی‌خیال می‌خوابید تا صبح و باید به زور بیدارتان کنند (نه اینکه بی‌خیال به معنای بی‌عار! بلکه به معنای اطمینان، آرامش، پشت و پناه داشتن، جای پای محکم داشتن) به انسان آرامش می‌دهند! انسان به وظیفه‌اش عمل می‌کند، به تکلیف عمل می‌کند، تکلیف می‌گوید اینجا این را انجام بده! می‌دهد، اینجا نده! نمی‌دهد هر کس هم هر چه می‌خواهد هر چه بگوید! دنیا بیاید بگوید: آقا چرا به این راه نرفتی؟! یا بگوید: چرا رفتی؟! برای او فرق نمی‌کند.

لذاست که باید از معصوم فقط تبعیت کرد چه پیامبر باشد و چه امام علیه‌السّلام و یا آن شیعه‌ای که امام هادی علیه‌السّلام می‌فرماید: او به این مرتبه از تقوی و عصمت رسیده است و امّا بقیه افراد همگی خطا و لغزش در آنها محتمل است.

امیدواریم خداوند متعال، ما را در زیر سایه ولایت از همه خطرات محفوظ بدارد، و آنچه را که مدّ نظر اولیاء دین، و رهبران ما بوده است به حول و توفیقش و عنایت ولیش در ما متحقّق بفرماید. و از این فتن آخر الزمان ما را محفوظ و مصون بدارد.

اللّهم صل علی محمد و آل محمد